



تجربه خبرنگار شهر آرا از چند روایت غریب که اگر راننده آمبولانس ۱۵۳۰ باشید، تجربه اش می کنید

راندن در مسیر سوگ های ناتمام

گزارش روز



دیدن تن بی جان دختر دوساله به خودی خود آدم را ویران می کند، چه برسد به آنکه کالبدشکافی هم شده باشد. سنارا مادر معتادش کشته، وقتی به سیاق همیشه برای آرام کردن و خواباندنش به او شربت ترامادول داده است؛ دارویی را که اصلا نباید می داده، به او خورانده و زیاد هم داده است و حالا من که به لباس راننده آمبولانس آرامستان بهشت رضا (ع) درآمده ام، باید در حیات پشته ای آزمایشگاه پزشکی قانونی زیپ یک کاور سیاه را بکشم و تن و صورت دوخته شده او را نشان عمویش بدهم تا برنزد زیر گریه و بگوید که: «خودشه». این فقط یکی از تن های بی جانی است که رانندگان آمبولانس ۱۵۳۰ هر روز شبیهش را بسیاری می بینند؛ همان ها که با کم لطفی بعضی از ما «نعش کش» یا «مرده کش» خوانده می شوند. من، حسین بیات، بی آنکه بدانم چه چیزی در انتظارم است، به مدت یک روز لباس آن ها را پوشیدم و در مشاهد راندم. اینجا «سمت پنهان» است؛ سمت مشاغلی که کمتر دیده می شوند. لازم است ذکر شود در قسمت اول «یک شغل، یک تجربه» نیمه شبی را به عنوان پاکبان همراه با خود روی حمل زباله ۱۰ کیلومتری را دیدیم و از سختی کارشان نوشتیم. شما هم می توانید به ما شغل های سخت و خاص را پیشنهاد دهید تا تجربه اش کنیم.

آدم ۷ لیتر خون دارد



حکاتم لکنت گرفته، اما هر طور شده، تا گذاشتن پیکر درون تابوت خودم را حفظ می کنم. تابوت دوم را که هل می دهم توی آمبولانس، راه می افتم. صدای ریختن یک باره خون مدام در گوشم تکرار می شود. پیکر اول، بیماری دیالیزی بوده که هنگام عمل فوت شده است. وقتی این طور بمیری، همه خون رگ هایت در کمتر از یک ساعت از زخم ها بیرون می زند. در مسیر برگشت به بهشت رضا (ع) ساکت هستم. دم سردخانه، مسئولش که متوجه بهت و وحشتم شده بود، گفت: «آدم هفت لیتر خون دارد». بله، آدم هفت لیتر خون دارد و می تواند بانصفش همه ذهن آدم را سرخ کند.

قاتل هم سن شماست



که او برگردد! صورتش را نشان مرد میان سالی می دهم که می گوید دای اش هستم. به تاسف و تأیید سر تکان می دهد. روح...! با مدارک فوتی ها برمی گردد. نامشان را می چسبانم روی تابوت. شناسنامه اش را باز می کنم. قاتل هم سن من است. عکسش اما هیچ شباهتی به آن چهره ریخته و فرورفته داخل تابوت ندارد.

ریسمانی که به سقف کوتاه گر شده است



حوالی ساعت ۱۰ آماده می شویم برای اعزام به صحنه خودکشی؛ بولوار فرودگاه و یکی از کارگاه های عمرانی شهرمان. مردی خود را حلق آویز کرده است. مأموران پلیس، پخش در محوطه کارگاه، منتظر آمبولانس هستند. کار آگاه پلیس مشکوک نگاهم می کند. پیش از این، سر صحنه های خودکشی فقط یک راننده آمبولانس را دیده است. اما حالا دو نفر از آمبولانس پیاده شده اند. کلافه تر از آن است که حوصله اش را به این تغییر بدهد. نیم ساعتی هست که صحنه را بررسی کرده و منتظر است تایپکر به پزشکی قانونی منتقل شود و او برگردد به کلانتری. اتاقک چسبیده به اتاق نگهداری را نشان می دهد. در را باز می کنم. شکل انباری دارد و وسطش پیکر بی جان ولاغر مردی لخت افتاده است. پیش از رسیدن ما، او را پایین آورده اند و برای بررسی احتمالی امکان قتل، تنش را اوارسی کرده اند. انگشتانش از جوهر استامپ انگشت نگاری سیاه است. کاور را کنارش پهن می کنم. من دست هایش را می گیرم و روح...! پاهایش را، بلندش که می کنیم، سرش به عقب می افتد.

کسی می داند کالبدشکافی باتن کودک چه می کند؟



پیش از راه افتادن خبر می دهند که یک جنازه دیگر هم هست. به سکوی تحویل نزدیک می شوم. یک پیرزن و یک مرد چهل ساله آنجا منتظرند، یک مادر و پسر. پیکری که قرار است بالا بیاورد، یکی از نزدیکان آن هاست، نوه پیرزن و برادرزاده مرد. حرفی از سن نمی شود. برای همین وقتی کاور مچاله شده کوچکی را روی سکو می بینم، جامی خورم. از میان حرف های فهم پدر این جنازه کوچک در زندان است و مادرش اعتیاد دارد. می فهمم دختر است و دو سال داشته. می فهمم مادرش به او ترامادول داده است. می فهمم مادرش همیشه به او ترامادول می داده است که ساکتش کند و بخواباندش. حالا خوابیده و ساکت است. گوشی مرد زنگ می خورد. آن سوی خط پدر زندانی کودک است که نمی داند دخترش مرده است. مرد می گوید: «سنا را آورده ایم دکتر، سرما خورده!» بعد چیزهایی از جنس «چیزی نیست» و «حالش خوب است».

صفر ساعت مشاوره



بوی بد جوجه کباب

جمع کردن جنازه جزو وظایف راننده آمبولانس نیست، اما در همه صحنه های قتل، کشف جسد، تصادف، آتش سوزی و... همه آن هایی که در صحنه هستند، منتظر می مانند تا راننده آمبولانس بیاید و جسد را جمع کند. بعضی از این جنازه ها به طرز فجیعی از هم پاشیده اند و راننده باید تکه های پیکر را از این طرف و آن طرف جمع کند و در کاور بگذارد. کوچک ترین چیزی هم این صحنه ها را آذناعی می کند. خودتان حدس بزنید بوی جوجه کباب آن ها را یاد چه چیزی می اندازد.

۷۰ درصد



شغل پدرت چیست؟

مشهد حدود هفتاد آمبولانس ۱۵۳۰ درون شهری و برون شهری دارد و حدود صد نفر در این قسمت کار می کنند. اعزام های درون شهری از پنج پایگاه شاهد (پانزده آمبولانس)، میثاق (دو آمبولانس)، مفتاح (پنج آمبولانس)، بهشت رضا (ع) (هفت آمبولانس) و بهشت رضوان (سه آمبولانس) صورت می گیرد. راننده در این اعزام ها تنهاست و معمولاً در مسیر برگشت و در خلوت خود آنچه را دیده است، دوباره و چند باره در سرش مرور می کند.

خیلی از ما خواسته یا ناخواسته در نگاهمان همان تحقیق را درباره رانندگان ۱۵۳۰ داریم که سال ها قبل درباره معلولان داشتیم و آن ها را شل یا ناقص خطاب می کردیم. اینجا هم به رانندگان آمبولانس آرامستان می گویم «مرده کش» یا «نعش کش»! این برخورد ها باعث شده است فرزندان خیلی از آن ها در مدرسه شغل پدرشان را نگویند؛ چون مسخره می شوند. حتی برخی رانندگان شغلشان را به فرزندان نمی گویند.

چشماتن روشن

ختم هزینه های مراسم ترحیم برای آزادی زندانیان

«ما رادر غم خود شریک بدانید، تقدیم برای عرض تسلیت و...» این جمله ها را حتماً به حال بر روی دسته گل های بزرگ و کوچک دیده اید که با عمر کوتاهشان باقیمت های فضایی به فروش می رسد. بعضی از افراد برای خود نمایی یا به قول خودشان برای ابراز همدردی و ارادت به خانواده متوفی، دسته گل را می خرند، نامشان را هم ضمیمه گل می کنند و می فرستند به مراسم ختم. مراسم ختم و یادبود در فرهنگی تشریفاتی با صفر هزینه های چندین میلیونی با این تاج های گل و... مزین می شود تا هم به یادماندنی شود، در صورتی که این همه هزینه و تشریفات پروییمان نه تسلی خاطر باز ماندگان می شود و نه باقیات صالحات تا: درگذشته و نه نشان ارادت.

از روزهای شیوع کرونا، ستاد دبه استان خراسان رضوی طرح «خبر ماندگار» را در استانمان اجرا کرد تا هم شهر یانمان به جای هزینه های اضافی، مراسم ختم را به نیت امواتشان صرف آزاد سازی زندانیان غیر عمد کنند. به گفته رئیس ستاد دبه استان خراسان رضوی طی این دو سال، ۲۱۲ خانواده مرحوم هزینه اطعام و... را به ستاد دبه استان خراسان رضوی واریز کرده اند تا زمینه آزادی جرائم غیر عمد مهیا شود. روح عزیزان شاد.

یادداشت

همه باهم کار



تجربه شهری

«همه باهم کار، عبارتی کلیدی و جادویی برای رشد و توسعه کشورها و ملت هاست. البته قبیش باید به فکر، برنامه ریزی، انگیزه و هدفمندی که لازمه و ابزار مهم پیشرفت و تعالی ملت هاست، توجه شود. برخی به غلط فکر می کنند که کشورهای توسعه یافته دنیا هیچ گاه دوران افول یا سختی را پشت سر نگذاشته اند و از ابتدا همه چیز بر وفق مراد بوده است، اما در واقع این چنین نیست. هر برکتی برای هر ملت به دنبال حرکتی رخ داده است. هر اندازه آن تلاش و حرکت

عمیق تر، علمی تر و مبتنی بر برنامه ریزی و هدفمندی دقیق تر نباشد باشد، دستاوردها و پیامدهای بهتری نیز به دنبال خواهد داشت. ژاپن به عنوان یکی از قدرت های اقتصادی امروز، می تواند مثال مناسبی باشد. در جنگ جهانی اول، ژاپن از متفقین بود و در جنگ جهانی دوم با متفقین می جنگید. پایان جنگ جهانی دوم برای مردم ژاپن بسیار تلخ بود. آن ها پس از جنگی فرسایشی و دراز مدت در آقیانوس آرام، سرانجام پس از بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی، بدون قید و شرط تسلیم شدند. براینده این جنگ خانمان سوز برای ژاپن به اندازه ای وحشتناک بود که بسیاری از تحلیلگران در توصیف آن عبارت «به کلی ویران شده» را استفاده کردند. اما این کشور پس از اشغال توسط آمریکا، با یک برنامه پیگیر توسعه صنعتی و روحیه کار حداکثری، جمعی و هدفمند به رشد اقتصادی چشمگیری دست یافت و به یکی از اقتصاد های بزرگ دنیا و همچنین دومین قدرت صنعتی جهان بدل شد. خاستگاه اساسی تحول این کشور، تلاش عمومی و هدفمند است.

روح ابتکار و شوق کار

همه مردم در هر کاری باید خود را عنصری مؤثر در پیشرفت جامعه بشناسند و برای توسعه کشور مشتاقانه کار و تلاش کنند. در کشوری که منافع ملی ارزش تلقی شود، احساس مسئولیت درباره سرنوشت کشور در افراد جامعه امری درونی می شود. مردمان آن کشور برای توسعه و تعالی میهنشان متعهدانه می کشند و منافع ملی را بر منافع شخصی ترجیح می دهند. روح ابتکار و شوق کار، در تعبیر علمی یعنی بهره گیری از خلاقیت و نوآوری و تحقق کار و تلاش حداکثری برای دستیابی به سطح بالایی از بهره وری، خلاقیت، داشتن فکر و ایده نو، و دران نوآوری و خلاقیت متجلی شده و به مرحله عمل رسیده است. میزان کار و پشتکار هر ملت امری فرهنگی است و در پیشینه تاریخی آن ملت ریشه دارد. وقتی تولید و خلق ثروت در جامعه ای ارزش تلقی شود، به دنبالش فرهنگ کار نهادینه می شود. باید با اقدامات فرهنگی مناسب در جامعه روح کار و تلاش وجد و جهد زنده شود و تن پروری و کم کاری به عنوان قبح فرهنگی معرفی شود. برای آنکه فکر خلاق و مبتکرانه نیروی کار همراه با اشتیاق عمل در جامعه متجلی شود، باید انگیزه های خدمتی نیروی کار توسط طراحان و دست اندرکاران کشور حفظ و تقویت شود.

جامعه پذیری «روحیه کار و مسئولیت پذیری»

مفاهیم کار و مسئولیت پذیری، باید جامعه پذیر و فراگیر شود. متأسفانه برخی افراد در کشور با اشاره به مشکلات مدیریتی و کم و کاستی های موجود، از زیر بار وظایف و مسئولیت هایشان شانه خالی می کنند؛ همان هایی که با نق زدن های بیپای محدودیت های جاری کشور را پایانی بر همه آرزوهای ملت و جامعه قلمداد می کنند و راه را بر هر گونه امیدواری و تلاش می بندند. البته ممکن است خیلی از مواردی که به عنوان ضعف های موجود در کشور به آن اشاره می کنند، درست و بجای باشد. ولی هیچ کدام دلیلی بر کم کاری و نپذیرفتن مسئولیت نیست. همه ما باید سهم خود را از مشکلات برداریم و دین خود را در حوزه تلاش عمومی ادا کنیم.

همه ما خوب می دانیم که کشور با چه مسائل و مشکلاتی روبه روست و انکارشان را عاقلانه ای نیست، اما نکته مهم حفظ رغبت و امیدواری و تلاش حداکثری برای پیشرفت کشور با وجود همه این مشکل هاست.

باتشکر: از علی اکبر پسندیده، محمد جاویدبار و سراج

سیاس از حمایت مرکز اعزام آمبولانس شاد و سازمان فردوس های شهرداری مشهد